

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

توضیح جمع شیخ صدوق

بحث در این بود که جمع بین این روایات به چه نحوی است، عرض کردیم که اینجا راه‌های متعددی برای جمع ذکر شده که اگر بخواهیم احصاء کنیم شاید وجود شش یا هفت راه برای جمع بین این روایات مطرح باشد. جمع شیخ را ذکر کردیم، جمع صدوق را هم ذکر کردیم. راجع به جمع صدوق باید يك نکته‌ای را تذکر بدهیم برای تکمیل مطلب، عبارتی که مرحوم صدوق دارد. در این عبارت دو احتمال وجود دارد؛ یکی این است که بگوئیم صدوق می‌خواهد بین رواج و عدم رواج تفصیل بدهد، احتمال دوم این است که صدوق يك مطلب دیگری را می‌خواهد بیان کند و می‌خواهد بگوید که دراهم به چه نحوی در ذمه قرار داده شده، اگر دراهم را به عنوان نقد معروف و رایج در ذمه قرار داده، همان نقد رایج را باید بدهد، اگر دراهم را به عنوان وزن در ذمه قرار داده، الآن هم به مقدار وزنش باید پرداخت شود، حالا عبارت صدوق را من مجدداً می‌خوانم؛ صدوق اینطور می‌گوید که «والحديثان متفقان غير مختلفين فمتي كان له عليه دراهم بنقدٍ معروف فليس له إلا ذلك النقد» این يك قسمت از عبارت. قسمت دوم این است «ومتی كان له عليه دراهم بوزنٍ معلوم بغیر نقدٍ معروف» در قسمت دوم می‌گوید اگر دراهم بر ذمه‌ی او باشد بوزن معلوم، اما به غیر نقد معروف فائماً له الدراهم التي تجوز بين الناس، آن دراهمی که بین الناس الآن رایج است باید داده شود. اینجا اول دقت کنید این دو تا روایت؛ روایت اول این بود که دراهمی را از کسی طلب دارد و الآن آن دراهم لا تُنفق، اما فرمودند که لك الدراهم التي تنفق بين الناس، این روایت اولی. روایت ثانیه فرمود لك الدراهم الاولی، خوب این تعابیر را دقیق در ذهن بسپارید، در روایت اولی فرمود دراهم رایجه، اگر بخواهیم خوب تفکیک کنیم در روایت اولی فرمود دراهم رایجه، در روایت ثانیه فرمود دراهم اولی.

عبارت اول - یعنی سطر اول - مربوط به حدیث دوم است، یعنی صدوق می‌گوید این حدیث دوم که می‌گوید دراهم اولی مال جایی است که از رواج نیفتاده است. عبارت دوم مربوط به روایت اولی است، در عبارت دوم می‌گوید آن روایت اولی که می‌گوید دراهم رایجه‌ای است که از رواج افتاده. این تفسیر اول برای عبارت صدوق که بگوئیم صدوق می‌گوید روایت ثانیه برای آن جایی است که آن دراهم اولی از رواج نیفتاده فقط قیمتش يك مقداری کم شده، قیمتش کم شده اما از رواج نیفتاده و همان دراهم باید داده شود. روایت اولی برای آنجایی است که کاملاً از رواج افتاده؛ دراهمی را طلب دارد، الآن آن دراهم کاملاً از رواج افتاده، می‌فرماید همین دراهم رایجه را باید بپردازد. تفسیر دوم برای کلام صدوق این است که صدوق اصلاً کاری به اینکه درهم از رواج افتاده یا نیفتاده ندارد، صدوق می‌گوید در حینی که این دراهم را قرض داد به چه نحوی قرض داده؟ «متی كان له عليه دراهم بنقدٍ معروف» اگر گفت من این دراهم به عنوان نقد رایج را بر ذمه‌ی تو می‌گذارم، الآن که «اسقطه السلطان» أما از رواج نیفتاده و فقط مالیّتش مقداری کم شده، می‌گوئیم هنوز از رواج نیفتاده، همان نقد معروف را باید الآن بپردازد. اما روایت اولی، یعنی روایت ثانیه را صدوق می‌گوید نحوه‌ی قرض دادن به این است که می‌گوید من درهم را به عنوان نقد معروف به شما قرض می‌دهم و بر ذمه‌ات قرار می‌دهم روایت ثانیه این را می‌گوید و لذا الآن هم به همان عنوان است و فقط قیمتش يك مقداری کم شده

همان را باید بپردازد.

اما روایت اولی می‌گوید در روایت اولی مقرض دراهم را به عنوان وزنش در ذمه‌ی دیگری قرار داده، می‌گوید من این ده درهم، اما نه به عنوان نقد معروف بلکه «بغیر نقد معروف» به چه عنوان بر ذمه‌ی دیگری قرار می‌دهد؟ بوزن معلوم، می‌گوید اینجایی که بوزن معلوم است الآن که آن دراهم از اعتبار افتاده باید دراهم رایجه را بدهد، منتهی در همین تفصیل دوم دو تا برداشت وجود دارد، یکی این است که الآن به همان وزنش باید به او بدهد که دیروز هم ما همین را عرض کردیم، اگر وقتی که قرض می‌دهد می‌گوید من ده درهم که وزن آن صد گرم است به تو قرض می‌دهم، الآن آن دراهم از اعتبار به طور کلی ساقط شده، باید به مقدار همان وزن از دراهم رایجه بدهد، یعنی صد گرم از دراهم رایجه، ممکن است صد گرم همان ده درهم باشد، ممکن است کمتر از ده درهم باشد و یا بیشتر باشد، باید صد گرم بدهد. پس روی تفسیر دوم اساساً صدوق کاری ندارد به اینکه درهم از رواج افتاد یا نیفتاد، چه بشود؟ روی تفسیر دوم صدوق می‌گوید ببینیم این درهم چگونه بر ذمه‌ی شخص قرار داده شده، اگر به عنوان نقد رایج، می‌گوید من ده درهم نقد رایج بر ذمه‌ی تو قرار می‌دهم و کاری به وزنش ندارم، الآن که اسقطه السلطان اما او از رواج نیفتاده، اسقطها یعنی يك مقدار قیمتش کم شده، اما از رواج نیفتاده، مردم با آن معامله می‌کنند، همان ده درهم را باید بدهد، ولو ارزش آن کمتر شده باشد.

اما اگر دراهم را به عنوان وزن در ذمه‌ی او قرار بدهد، می‌گوید ده درهم، اما کاری به درهم رایج ندارم، به عنوان وزنش بر ذمه‌ی تو قرار می‌دهم، الآن باید از دراهم رایجه؛ حالا گفتیم دو تفسیر، یکی به مقدار همان وزن و دوم به مقدار همان عدد که صاحب حدائق همین معنای دوم را برای کلام صدوق کرده، صاحب حدائق از کلام صدوق همین را فهمیده که در آنجایی که کسی دراهم را به عنوان وزن در ذمه‌ی دیگری قرار می‌دهد، اگر آن دراهم به طور کلی از رواج افتاده از دراهم رایجه به همان عدد، این يك که صاحب حدائق فهمیده. و که ما دیروز گفتیم به همان وزن؛ یعنی اگر ده درهم صد گرم بوده، حالا صد گرم از دراهم رایجه را بپردازد، این بیان مرحوم صدوق است. حالا ببینید فرق بین تفسیر اول و دوم چیست؟ در تفسیر اول کاری نداریم به اینکه مقرض دراهم را به چه نحوی بر ذمه‌ی دیگری قرار داده، در تفسیر اول می‌گوئیم اگر کسی دراهمی را از دیگری طلب دارد، اگر به طور کلی از رواج افتاد، الدراهم الزایجه را باید بدهد، به طور کلی از رواج نیفتاد همان دراهم سابقه در عالم اولی را باید بدهد. در تفسیر دوم برای کلام صدوق، می‌گوئیم کاری نداریم به اینکه از رواج افتاده یا نه؛ می‌گوئیم درهم را چگونه بر ذمه قرار داده، آیا درهم به عنوان نقد معروف است، به عنوان نقد رایج است، حالا نگاه کنید اگر همان نقد رایج است همان را باید بدهد، می‌شود روایت دوم.

اگر دراهم به عنوان وزن بر ذمه‌ی دیگری قرار داده شده، گفتیم باز اینجا هم دو احتمال در کلام صدوق است؛ يك اینکه به مقدار همان وزن از دراهم رایجه باید بدهد، دو: به مقدار همان عدد از دراهم رایجه باید بپردازد، این دو تفسیری است که برای کلام صدوق وجود دارد، عرض کردم جایی هم پیدا نمی‌کنید این بیانی را که ما عرض می‌کنیم، اما انسان وقتی کلمات را می‌بیند يك رشحاتی را در کلمات اقایان می‌بیند که معلوم می‌شود که کلام صدوق را مختلف معنا کردند. نکته: درهم يك وقت همان عنوان خودش است، یعنی از آن تعبیر کنیم به اینکه موضوعیت دارد، خود درهم موضوعیت دارد یعنی به عنوان نقد رایج، يك وقت می‌گوئیم این مرآتیت برای وزن دارد، حالا اگر ما بنامیدیم به عنوان مرآت برای وزن قرار بدهیم طبعاً می‌شود همان درهم رایج و شق سوم ندارد.

اشکالات

اولاً در هر دو روایت دارد کان لی علی رجل دراهم، کجای دو روایت دارد که در آن روایت اولی دراهم را به عنوان وزن قرار داده، در روایت ثانیه دراهم را به عنوان نقد متعارف قرار داده؟ این خیلی خلاف ظاهری است که نمی‌شود به این جمع به هیچ

وجهي اعتماد كرد، يك جمعي است كه تبرعي صد در صد است، هيچ شاهدي بر آن ندارد بلكه خلاف ظاهر در هر دو روايت، در هر دو روايت موضوعش كان لي علي رجل دراهم است. ثانياً - ديروز هم عرض كرديم - از كلام صاحب حدائق استفاده مي‌شود كه ايشان هم همان تفسير اول را از كلام صدوق فهميده، صاحب حدائق مي‌گويد صدوق مي‌گويد اگر به وزن هم باشد الآن بايد از دراهم رايجه داد و بعد اشكال مي‌كند از دراهم رايجه ممكن است وزنش از او كمتر يا بيشتر بشود و موجب ربا شود، اين اشكال دوم را ديروز جواب داديم، گفتيم صدوق اگر يك چنين برنامه‌اي را اراده كرده باشد و مستلزم ربا هم بشود اين ربا را در اينجا مي‌پذيرد.

جمع چهارم بين روايات

جمع سومي كه در اينجا شده، جمعي است كه خود صاحب حدائق كرده، صاحب حدائق مي‌گويد ما روايت اولي را حمل كنيم بر تقية، در ميان فقها تمام فقها به روايت ثانيه و ثالثه فتوا دادند الا صدوق، ابن جنيد اسكافي، بر طبق روايت اولي فتوا دادند، ابن جنيد هم كه مي‌دانيد چون آن فتاواي عامه بيشتر در ذهنش راسخ بوده بر طبق همان فتوا داده، صاحب حدائق مي‌گويد ما روايت اولي را حمل بر تقية كنيم و بيائيم به اين دو روايت ديگر عمل كنيم.

اشكالات

اشكال كلام صاحب حدائق اين است كه ما در بحث تعارض روايات مي‌گوئيم اگر يك مرجح دلالي باشد و مرجح دلالي بر مرجح جهتي مقدم است. اگر بتوانيم بين دو تا روايت را جمع كنيم اين جمع دلالي بر اينكه بيائيم از راه جهت دلالت وارد شويم، يكي را حمل بر تقية كنيم كنار بگذاريم و دوتاي ديگر را حمل بر حكم واقعي كنيم آن مقدم است، ما در كتاب نخبة الانتظار في حرمان الزوجه من العقار، به مناسبت اين بحث اصولي‌اش را مطرح كرديم، بعضي‌ها هستند كه در اين مرجحات قائل به تقديم و تاخير نيستند، قائل به ترتيب نيستند اما از روايت خاصه‌اي كه در اين مورد وارد شده به خوبي از آن مسئله‌ي تقديم و تاخير استفاده مي‌شود، مرجح سندي بر مرجح دلالي مقدم است، مرجح دلالي بر مرجح جهتي مقدم است و صاحب حدائق، البته صاحب حدائق چون تمام راه‌ها براي جمع را مسدود كرده و گفته تمامش اشكال دارد، چاره‌اي نداشته، اما اگر ما راهي را پيدا كنيم - كه پيدا هم كرديم - راهي است كه امام بزرگوار و ديگران هم بر همين اعتماد كردند طبق او عمل مي‌كنيم.

جمع پنجم بين روايات

مرحوم امام خميني و جمع زيادي از فقها و مرحوم والد ما در تفصيل الشريعة جمع چهارمي بيان كرده اند به اين صورت كه روايت اولي براي موردی است كه كلاً دراهم از رواج ساقط شده باشد، روايت ثانيه براي جايي است كه دراهم به كليّت از رواج ساقط نشده بلكه قيمتش كم شده و هنوز رواج دارد، اين قرينه‌ي و لها اليوم وضيعاً قرينه‌ي بسيار خوبي است، يعني يك نقصاني پيدا كرده نه اينكه بگوئيم به طور كلي اين از رواج ساقط شده باشد. به امام عرض مي‌كنيم كه شما اين روايت سوم را چه مي‌فرماييد؟ در همان كتاب البيع جلد اول صفحه 571، مي‌فرمايند اين روايت سوم مضمرة است، دارد عن صفوان قال سأله معاوية بن سعيد، اين مضمرة است، امام مي‌فرمايند ما احتمال مي‌دهيم كه اين اصلاً روايت نباشد، اين فتواي صفوان است، يعني كسي به نام معاوية بن سعيد از صفوان سؤال كرده و صفوان هم فتواي خودش را گفته، اگر اين را گفتيم، ديگر اصلاً اين روايت نيست تا ما بخواهيم در كنار روايات ديگر قرار بدهيم، اين ديگر در كلمات امام نيست، سؤال كنيد كه آقا مگر در روايات نظير دارد كه راوي فتواي خودش را ذكر كند؟ مي‌گوئيم بله، ما در روايات مواردی داريم كه كسي از راوي سؤال كرده و او

فتوای خودش را ذکر کرده، باز در همان کتاب نخبۃ الانظار اگر مراجعه بفرمایید آنجا يك روايتي است که دیگران می‌گویند روايت به نام مقطوعه‌ي ابن عزينه، ما اثبات کردیم که این فتوای ابن عزينه است نه روايت، لذا نمی‌تواند فقیه برایش اعتماد کند. لذا بعید نیست که این در اینجا، ولو اینکه حالا دیگران گفتند نه، این اضمارش هم قاذح نیست برای اینکه صفوان از غیر امام (علیه السلام) نقل نمی‌کند اما امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایند این احتمالاً اجتهدی است که خود صفوان کرده و روايتي نیست که ما بخواهیم برایش اعتماد کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين